



University of Tehran press

Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

Similitudo and Its Species in the Tradition of Contemporary Persian and Italian Literature

Iman Mansub Basiri ¹ 0000-0002-1687-132

1. Department of Italian Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran..
E-mail: i.m.basiri@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 21 February 2023

Received in revised form: 25

April 2023

Accepted: 03 May 2023

Published online: 01 August
2023

Keywords:

comparative literature, Italic
language, Persian literature,
simile, speech techniques

ABSTRACT

In order to have an authentic approach to comparative literature as an emerging phenomenon in the field of humanities, the application of new scientific methods such as linguistics and discourse analysis could be useful to understand the stylistic conventions. Rhetoric techniques, after linguistic knowledge, could analyze the mechanisms of literary text by determining the stylistic aspects of each work as one of the most important keys to pursuing the intercultural researches. Medieval Romance rhetoric had almost condemned the use of similitudo: «Hoc autem modernis non licet» as Matthew of Vendôme affirms (*Ars versificatoria*, V), in the second half of the 12th century, but such an attitude is not attested among the rhetorical treatises concerning Persian literature. In this article, we have tried to explore one of the most fundamental figures of speech, simile, in Persian literature and the literature of the Romance languages, to better understand the role of imagery technics in two different areas of Aryan Languages. The norms and foundations of the structure of simile, which are more developed in Persian literature than the Romance culture, are in some ways adaptable to European rhetorical insight from our point of view. In this regard, the selected poetical citations are based upon Italian, new Latin and Persian texts. It is noteworthy that the examples have been selected from various literary periods, from the works of different authors from the Middle Ages up to the last century. In this way the Italian rhetoric based on medieval eloquence, which finds its roots in late Latin and Romance rhetoric, is comparable through poetic compositions with the eloquence of classical neo-Persian literature.

Cite this article: Mansubbasiri, Iman. "Simile and its types in the tradition of contemporary Persian and Italian literature".
Research in Contemporary World Literature, 28 (1), 1-16. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2023.355758.2397>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2023.355758.2397>



همسانی (تشبیه) و گونه‌های آن در سنت ادبیات معاصر ایران و ایتالیا

ایمان منسوب بصیری^۱

۱. گروه زبان و ادبیات ایتالیایی، دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: i.m.basiri@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	برای رهیافت به عرصه‌ی ادبیات تطبیقی، چنان پدیده‌ای نوظهور در زمینه پژوهش‌های علوم انسانی، کاربرد دانش‌هایی که در حوزه‌ی زبانشناسی و سخنوری نقش دارند بایسته به چشم می‌آید. فنون سخنوری، پس از دانش زبانشناسی و زیرشاخه‌های آن، در دریافت سازوکارهای پیدایش متن ادبی و تحلیل سبک‌شناختی هر اثر یکی از کلیدهای رهگشا در گام نهادن به پژوهش‌های میان‌فرهنگی است که پیش از این در پهنه‌ی ادبیات تطبیقی بیشتر به جنبه‌های درونمایه‌شناختی محدود بوده است. در این گفتار، برآنیم که با کاوش پیرامون یکی از بنیادی‌ترین آرایه‌های فن سخنوری، همسانی یا تشبیه، در ادبیات ایران و ادب حوزه‌ی رومیایی، نقش یکی از دستمایه‌های خیال‌آفرینی را در دو عرصه‌ی گوناگون زبان‌آوری بهتر بازنمایانیم. همسانی (تشبیه) در رساله‌های پیرامون فنون سخنوری نگارش یافته در اروپا چندان از بخت برخوردار نبوده است تا بدانجا که برخی نویسندگان مانند ماتیوس اهل وندوم در کتاب هنر سرایش بر آن تاخته‌اند، اما این‌گونه دیدگاه در ادبیات پارسی و رساله‌هایی که پیرامون فن سخنوری در سپهر فرهنگ ایرانی نگارش یافته‌است به چشم نمی‌آید. همسنجی دیدگاه سخنورانه نویسندگان ایرانی و اروپایی به ویژه در سده‌های میانی در پژوهش‌های هم‌روزگار ما کمتر صورت گرفته‌است و رهیافت پژوهشگران ایرانی بیشتر اعمال دیدگاه سخنوری غربی بر ادبیات پارسی بوده‌است. در جستار پیشروی تلاش می‌شود که هنجارها و بنیادهای کاربردی آرایه‌ی همسانی، که در ادبیات ایران توسعه‌یافته‌تر از فرهنگ رومیایی است، به‌گونه‌ای بر طرز بینش اروپایی از این آرایه منطبق گردد. در این راستا، در گزارش شاهدهای ادبی، تکیه بر متون ایتالیایی، پروانسال و پارسی خواهد بود که از سده‌های میانی تا سده بیستم برگزیده شده‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۲	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۳	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۵/۱۰	
کلیدواژه‌ها:	
ادبیات پارسی، ادبیات تطبیقی، همسانی، زبان ایتالیایی، فنون سخنوری.	

استناد: منسوب بصیری، ایمان. "همسانی و گونه‌های آن در سنت ادبیات معاصر ایران و ایتالیا". پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۱۴۰۲، ۲۸ (۱)، ۱-۱۶.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2023.355758.2397>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱- مقدمه

ادیبان پارسی و تازی در سنت خود فنون بلاغت را به سه شعبه معانی و بیان و بدیع بخش کرده‌اند، اما سرفصل‌های بلاغت غربی بدین گونه تفکیک نشده است، بلکه در ادب باختر تمام آن مباحث‌ها زیر عنوانی یکتا با نام رتوریکا^۱ قرار می‌گیرد. این واژه را می‌توان به سخنوری یا فن خطابه- به یونانی تکنه رتوریکه^۲- برگرداند. دیدگاه‌های ارسطو پیرامون سخنوری مدت‌ها بر ذهن و زبان ادیبان اروپا حکمفرما بود و از طریق ترجمه به خاورزمین نیز راه یافت. فارابی از نخستین بزرگان و نام‌آورانی است که، با توجه به برگردان‌های تازی که از نگاه‌های فیلسوف یونانی در دست داشته، در گسترش رای ارسطو در خاور کوشیده است. وی پیرامون فن شاعری و سخنوری دیدگاه‌های گوناگونی در آثار خود از جمله در *فلسفه ارسطاطالیس* ابراز داشته است. فارابی در جایی از این رساله به فن شاعری چونان بخشی از روش سیاسی نگریسته است؛ از این دیدگاه سخنوری فنی است که به واسطه‌ی خیال و تشبیه و صورت‌آفرینی آنچه را که نخبگان از طریق خردورزی اندیشمندانه دریافته‌اند، به دیگرانی، که اندیشه آنان از پویایی بسنده برخوردار نیست، می‌رساند (فارابی ۸۵). انگاره‌ای که فارابی از شاعری پروده است، با اندکی دگرذیسی، به خوبی در راستای اندیشه‌ی منطق‌گرای ارسطو جای می‌گیرد؛ چنان که فرزانه ایرانی، به پیروی از پیشگام یونانی خود، شعر را روشی یا گونه‌ای از قیاس دانسته است و آن را در کنار دیگر انگاره‌های ارسطویی همچون قیاس برهانی، جدلی، خطابه‌ای و سفسطه‌ای نشانده است (فارابی ۲۶۸). از سوی دیگر حتی نام بسیاری از آرایه‌های ادبی، که از طریق زبان تازی به زبان ما نیز رسیده است، چیزی جز برگردان و گرته‌برداری از واژگان یونانی نیست؛ چنان که، برای نمونه، التفات از ماده‌ی سه حرفی «ل،ف،ت» برگرفته از *ἀποστροφή* یونانی به چم روی کردن به کسی یا چیزی است.

اما با این حال سخنوران خاوری، با باریک‌بینی و موشکافی، در زبان‌آوری به نکاتی دست‌یافتند که در نسک‌های رتوریکای باختری به چشم نمی‌آید، یا دست‌کم در آن ژرفکاوی نشده است. آن‌سان که از رساله‌های کهن‌تر ادب تازی برمی‌آید، در آغاز در سرزمین‌های شرقی نیز سه فن «معانی» و «بیان» و «بدیع» تفکیک نشده بودند و بزرگانی مانند سکاکی میان فنون سه‌گانه در دوره‌های پسین جدایی افکندند (ضیف ۳۹۰). در شیوه‌ی سخنوری لاتین از دیرباز از سه سرفصل بنیادین یاد شده است که، اگر چه به دشواری، به گونه‌ای با دانش‌های سه‌گانه‌ی سخنوری در زبانهای پارسی و تازی سنجیدنی است: معنی‌یابی^۳ برآمده از فعل لاتینی *invenire* به معنی پیدا کردن (یافتن) است؛ این فن یعنی جستجوی مطالب معین و معنی‌آفرینی به جهت آغاز بحث. *dispositio* بیانگر ترتیب معانی و

¹ Rhetorica

² Τέχνη ῥητορικὴ

³ Inventio.

پیوند اجزای سخن است و آن را می‌توان با فن معانی خاوری سنجید؛ در پایان *elocutio* همان سخن‌پردازی و فن بیان و شیوایی گفتار است. فن بدیع را می‌توان با سرفصلی دیگر از سخن‌آرایی فرهنگ لاتینی، یعنی اورناتوس *ornatus* به معنای «آرایه» سنجید. اما، چنان که گفتیم، دیدگاه سخنوران اروپایی، که در سده‌های میانی شیوه خود را از زبان‌آوران لاتینی می‌گرفتند و حتی با یونانی بیگانه بودند، به هیچ روی با تعریف ادیبان ایرانی یا دیگر تازی‌نویسان از فنون سه‌گانه همسانی تام ندارد؛ برای نمونه، داتته در کتاب *پیرامون سخنوری همگان*^۱ که رساله‌ای به لاتین پیرامون فن سخنوری به زبان‌های محلی اروپاست، «اورناتوس» را به چم همگانی «سخن آراسته» به کار برده است، نه آرایه‌های ادبی:

“et superficietenus videtur quod sic; quia omnis qui versificatur suos versus exornare debet in quantum potest; quare, cum nullum sit tam grandis exornationis quam vulgare illustre, videtur quod quisque versificator debeat ipsum uti (Dante 1998, II, i)”.

در دید نخست به چشم می‌آید که چنین باشد: هر که دست به نظم سخن برد باید تا آنجا که می‌تواند سخن خود را آراسته سازد؛ از دگر سوی هیچ آرایه‌ای برتر از زبان محلی (ولگار) فاخر نیست. بنابراین آشکار است که هر قافیه‌بندی باید آن را به کار برد. (ترجمه نگارنده)

پیرامون همسانی (تشبیه) در ادبیات ایران و روم بصورت جداگانه از دیرباز جستارهای گوناگونی به چاپ رسیده است. اما در میان پژوهش‌هایی که در ایران به گونه تطبیقی به این دو زمینه فرهنگی در عرصه سخنوری پرداخته‌اند ادبیات روم باستان اغلب در حکم بخشی از پیشگفتار آمده است. پیرامون بعد تشبیه در حوزه ادب سنجشی ایران و ایتالیا به گونه ویژه پژوهش‌های اندک‌شماری به زبان‌های اروپایی به چاپ رسیده است (منسوب بصیری ۲۰۱۷، ۱۴). از سوی دیگر بحث پیرامون تشبیه و استعاره به سبب درهم‌تنیدگی این دو آرایه از گذشته در میان سخن‌پژوهان و همچنین معناشناسان و نشانه‌شناسان از جمله اومبرتو اکو (رک. اکو ۳۵-۷۵) مطرح بوده است. در ایران نیز از آنجا که دانشکده‌های ادبیات بسیاری دایر است استادان و دانشجویان پرشماری در زمینه تشبیه در ادبیات عرب و پارسی صدها مقاله به چاپ رسانده‌اند (رک. وحیدیان کامیار ۲۰۰۷-۷) و بسنده است که این واژه به لاتین یا پارسی و تازی در سامانه‌های برخط جستجو شود تا ده‌ها صفحه کتابشناسی تنها در سال‌های نزدیک به زمان ما برای آن بتوان یافت، با این‌همه کمتر کسی به سنجش رویکرد سخنورانه پیرامون تشبیه در ادبیات کهن و معاصر ایران و ایتالیا پرداخته است.

¹ De vulgari eloquentia.

۲- بحث و بررسی

تشبیه یا همسانی بنا بر ساده‌ترین تعریف «مانند کردن چیزی است به چیز دیگر». در این تعریف مراد از چیز (در تازی شیء) مفهومی مطلق است که همه‌ی مفهوم‌های انتزاعی و مملوس را در برمی‌گیرد و از این دیدگاه مرزی برای آن برنتوان شمرد. در سخنوری باختری برخی به گونه‌ای جدایی میان «سنجش» و «همسانی» قائل شده‌اند که در نگاشته‌های کهن بلاغت در شرق به چشم نمی‌آید: به این معنی که هرگاه پیوند میان دو سوی همسانی را بتوان به ریخت وارونه نیز به کاربرد از دید معناشناختی «سنجش» در کار است. اما اگر آن پیوند تنها یکسویه باشد می‌توان از تشبیه (همسانی) سخن گفت (بکاریا ۵۶۷). این دیدگاه بیشتر بر دستور زبان و معناشناسی مبتنی است و از این‌رو کمتر در سخن‌آرایی شرقی بدان پرداخته شده است. تشبیه^۱ اگر بنا بر دید منطق‌گرایانه ارسطو و به پیروی از او فارابی و ابن‌سینا (رک. شهابی ۲۲۰) در ذیل فن خطابه و قیاس قرار گیرد، کارکردی در پیکره‌ی برهان^۲ خواهد داشت و دلیل کاربرد آن آشکار ساختن بیشتر اثبات‌پذیری چیزی است که شاید به خودی خود چنین نباشد. از چنین دیدی تشبیه کارکرد زیباشناختی ندارد و در شمار آرایه‌ها نیست؛ شاید از همین‌رو باشد که برخی رساله‌های نگاشته شده در اروپای سده‌های میانی، به ویژه از نیمه‌ی قرن سیزدهم به این سوی که اندیشه‌ی ارسطو از طریق برگردان‌های لاتین نگاشته‌های اندیشمندان تازی نویس ایران بیشتر در دسترس اروپاییان قرار گرفت، به تشبیه با بی‌مهری نگریسته شده و این آرایه گاه حتی ناروا خوانده شده است. برای نمونه، ماتئوس دو وندوم^۳ در رسالهٔ هنر سرایش^۴ می‌نویسد: «آن را (تشبیه) هم‌روزگاران ما ناروا دانسته‌اند» (دو وندوم ۱۶۸).

در شرق اما به تشبیه با چنین دیدی نگریسته نشده است، بلکه بسیاری از بلاغت‌پژوهان فصل‌های درازدانی از نسک‌های خود را در پیوند با تشبیه نگاشته‌اند و از آن با ریزه‌کاری‌های بسیار سخن گفته‌اند. عبدالقاهر جرجانی در *اسرار البلاغه* به گستردگی پیرامون جنبه‌های ساختاری و معنایی همسانی سخن گفته است و شمار شایان نگرشی از نمونه‌های بارز تشبیه را در ادب تازی بدست داده است. از دید جرجانی برای رهاندن تشبیه از بی‌مایگی باید تازه کردن و نوگرداندن آن را همراه پیش چشم داشت (جرجانی ۱۱۳).

¹ Similitudo

² Argumentatio

³ Matthaues Vindocinensis

⁴ Ars Versificatoria

چنین دیدگاهی در کتاب‌های کهن رتوریکا در اروپا بدین گونه مطرح نشده و بازتاب نیافته است. نکته‌ی دیگری که در نگرش تطبیقی ما به آرایه‌ی همسانی درخور یادکرد است؛ دگرسانی در تعریف تشبیه و استعاره نزد ادیبان تازی و پارسی و اروپایی است. بدان گونه که مرز باریکی که ادب‌پژوهان خاوری میان تشبیه بلیغ و استعاره برقرار داشته‌اند، در ادب رومانس در سده‌های میانی و حتی امروز به چشم نمی‌آید. (منسوب بصیری ۱۳۸۸، ۱۰۷) از این‌روست که کوینتیلیانوس، سخنور نامبردار رومی، عبارت «او شیر است» (به لاتین *leo est*) را در شمار استعاره آورده است.^۱ اما چنین عبارتی از دید سخنوران ایران هنوز به سرحد استعاره نرسیده و به سبب حذف ادات در شمار تشبیه بلیغ است. بنابراین می‌توان گفت:

تشبیه = metaphora + similitudo

Metaphora = استعاره + تشبیه

دیگر دگرسانی‌ای که میان بخش‌بندی تشبیه در ایران و اروپا چشمگیر است، آن است که تقسیم‌بندی دو سوی تشبیه به حسی و عقلی در فن سخنوری باختری بدین گونه لحاظ نشده است؛ سخنوران لاتینی زبان دو سوی استعاره را به جاندار و بی‌جان بخش کرده‌اند؛ این بخش‌بندی در یکی از اساسی‌ترین متن‌های بلاغی لاتین اثر سخنور نامی دوناتوس یعنی فن بلاغت کلان (به لاتین *آرس مایور*)، که نزد شاگردان لاتین‌خوان در سده‌های میانی دست به دست می‌شده، آمده است:

Metaphora est rerum verborumque translatio. Haec fit modis quattuor, ab animali ad animale, ab inanimali ad inanimale, ab animale ad inanimale, ab inanimali ad animale, ut Tiphyn aurigam celeris fecere carinae; nam et auriga et gubernator animam habent: ab inanimali ad inanimale, ut ut pelagus tenuere rates; nam et naves et rates animam non habent: ab animali ad inanimale, ut Atlantis cinctum assidue cui nubibus atris piniferum caput; nam ut haec animalis sunt, ita mons animam non habet, cui membra hominis ascribuntur: ab inanimali ad animale, ut si tantum pectore robur Concipis; nam ut robur animam non habet, sic utique Turnus, cui haec dicuntur, animam habet. Scire autem debemus esse metaphoras alias reciprocas, alias partis unius. (Donatus 668-669)

استعاره دگرذیسی در چیزها یا واژگان است و آن به چهار گونه تواند بود: از جاندار به جاندار، از بیجان به بیجان، از بیجان به جاندار و از جاندار به بیجان. چنان که در عبارت «تایفون چونان کشتیبان

¹ Quintiliano, Institutio Oratoria, 8,6,9.

به تندی ناوها را می‌راند»، کشتیبان و عامل پیش برنده «تایفون» هر دو جاندارند. از بی‌جان به بی‌جان مانند «آن‌گاه که الوارها به ژرفای دریا رسیدند»، چنانکه الوار و کشتی (مشبه) هر دو بی‌جانند. از جاندار به بی‌جان مانند «اطلس که سر پر صنوبرش را ابرهای سیاه هماره در حصار می‌آوردند»؛ در این نمونه (اطلس) جاندار است و کوه (مشبه به) بی‌جان و اندام او با اندام پیکر آدمی (سر) سنجیده شده است. از بی‌جان به جاندار مانند «چنان که در دل نیرو می‌پروی»، نیرو جاندار نیست، اما تورنوس، که این واژگان به او گفته شده‌اند، جاندار است. پس باید دانست که برخی استعاره‌ها دوسویه است و برخی دگر تنها یک سو دارد. (ترجمه نگارنده)

از متن بالا، که برگردان و برداشت درست از آن نزد خواننده‌ی پارسی زبان دشوار است، به خوبی برمی‌آید که تعریف‌های دوناتوس از استعاره نسبت به آنچه در باب تشبیه و استعاره در فرهنگ و زبان پارسی و تازی می‌بینیم از باریک‌بینی کمتری برخوردار است؛ بی‌گمان رویکردهای گوناگون به تشبیه، که تا بدین جای به شیوه‌ی تطبیقی به کوتاهی بازنموده شد، سبب شده است که این آرایه‌ی ادبی بازتابی گوناگون در ادب ایران و حوزه‌ی رومانس داشته باشد. در فرهنگ لاتین‌تبار رومانس که سخن از نوآوری در تشبیه چندان مطرح نیست، بی‌گمان نمی‌توان چشم داشت که سخنوران در ایجاد پیچیدگی در آن آرایه بر یکدگر پیشی جویند؛ از سوی دیگر، شمار سخنوران نیز می‌تواند در تازه کردن تشبیه اثرگذار باشد (منسوب بصیری ۱۳۹۵، ۴۳۱). از میان نگاشته‌های سده‌های میانی، در سده‌ی دوازدهم و سیزدهم در اروپا به طور کلی بسامد کاربرد تشبیه نسبت به حجم اثر بسیار پایین است، اما در این میان یک استثنا به چشم می‌آید و آن کمندی /لهی دانته است که با حدود ششصد تشبیه در فهرست کاربرد این آرایه بالاترین جایگاه را از آن خود کرده است (رک. وتوری ۱۲۸).

بدین قرار در بررسی تطبیقی دو آفرینه‌ی ادب غنایی، در حوزه‌ی رومانس و ایران در سده‌های میانی، پس از سنجش موشکافانه در حوزه‌ی زبان‌شناسی و درونمایه‌شناسی، برای رسیدن به گونه‌ای سبک‌شناسی تطبیقی که بر پایه‌های درست دانش پژوهانه استوار باشد، باید کوشید تا تصور سخنوران را تا آنجا که شدنی است از فنون زبان‌آوری بدست داد تا شونده‌های پیدایش شیوه‌های گوناگون در خیال‌آفرینی به خوبی نمایانده شود.

در پیوند با آرایه‌ی تشبیه از آنجا که برترین نمونه‌های کاربرد آن در ادب رومانس در حوزه‌ی ادب غنایی است، برای دریافت انگاره‌ای روشن از آن می‌توان در گام نخست چند شاهد ادبی کهن را در زبان‌های لاتین، پروانسال و ایتالیایی، بنا بر گونه‌ی تشبیه به کار رفته، نقل کرد تا شیوه‌های رواج این شگرد سخنورانه بررسی‌شده شود. در این راستا، با نگاه به آنچه تا کنون گفتیم و از آن رو که بخشبندی

جاندار و بی جان (در بازه‌ی تشبیه بلیغ و استعاره در ادب رومانس) و حسی و عقلی^۱ در ادب پارسی پذیرفته شده است، نمونه‌های ادبی را بر پایه‌ی همین بخش‌بندی یاد خواهیم کرد:

الف- همسانی حسی به حسی

این گونه تشبیه در ادب رومانس و شاید حتی در ادب پارسی، پربسامدترین تشبیه است؛ از آن رو که محسوس بودن هر دو سوی آرایه دریافت وجه همسانی را آسان می‌نماید. محسوس بودن دو سوی سنجش جنبه‌ای واقع‌گرایانه‌تر به سخن می‌بخشد و سخنوران برای گریز از این حسی‌گرایی می‌توانند دیگر آرایه‌ها را، مانند اغراق (گزافه‌گویی)، با تشبیه درآمیزند. برای نمونه بخشی از سروده‌ای از سخنور معاصر ایتالیایی گابریله دانونتزیو را برگزیده‌ایم:

Fresche le mie parole
ne la sera. ti sien come il fruscio
che fan le foglie del gelso
ne la man di chi le coglie.
silenzioso e ancor s'attarda a l'opra lenta. (Gabriele D'Anunzio vv. 1-4)

واژگان من تازه‌گون

در شامگهان تو را به مانند

آوای برگ درخت توت‌اند

در دست کسی به خاموشی برگ می‌چیند

و در کار خویش همواره در درنگ است. (ترجمه نگارنده)

چنین تشبیه‌ای در فضای معناشناختی دیگری با آمیختگی به تمثیل و استعاره در دیوان شمس مولانا آمده است: «نوش ورا نیش نیست و بودش راضیم/ نیست عسل خواره را چاره ز زنبور خویش» (مولانا ۴۹۶). در ادبیات معاصر ایران می‌توان نمونه‌های بسیاری از جمله شعرهای ذیل از مهدی اخوان ثالث را برای آن برشمرد: ۱. نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک (اخوان ۵۷) ۲. نه چراغ چشم گرگی پیر؛ نه نفسهای غریب کاروانی خسته و گمراه (اخوان ۶۸).

این گونه تشبیه بیش از آن که در ادبیات پروانسال و به زبان‌های اوایل و اوک و یا ادب لاتین سده‌های میانی رایج باشد، در شکرین طرز نو روایی یافته است و پرتکرارترین درونمایه‌های آن در پیوند با چهره‌ی معشوق است مانند، گل سرخ خواندن بدن و چهره و خورشید خواندن روی و ستاره خواندن چشم که هنوز هم در ادبیات ایتالیا روایی دارد (رک کونتینی ۴۰۰-۴۵۱).

^۱ در تقسیم‌بندی ما در این مقاله ضمیرهایی چون «من»، «او» و ... در شمار امور عقلی دانسته شده است.

ب- همسانی عقلی به عقلی

این گونه همسانی در ادب رومانس نمونه‌های ادبی اندک‌شماری دارد و، بنا بر تعریفی که از انگاره‌ی معقول ارائه داده شود، می‌توان دایره آن را تنگ‌تر یا گسترده‌تر کرد. در ادب پارسی سرایندگانی پرشمار این دست تشبیه را به کار برده‌اند، از ازرقی و خاقانی گرفته تا سنایی و مولانا. کتاب‌هایی که به فن بلاغت پرداخته‌اند در این باره بیشتر بیت نامی ازرقی را یاد کرده‌اند: «ذکای طبع تو گویی که لوح محفوظ است / که ذره ای نبود جایز اندر او نسیان (رک. همایی ۱۴۶)». از این دست همسانی، از اندک نمونه‌هایی که سخنوران سده‌های میانی اروپا برای ما برجای گذاشته‌اند از دو شاهد به زبان‌های لاتین و پروانسال یاد می‌رود:

Quomodo sola sedet probitas, flet et ingemit, aleph^۱!

Facta velut vidua que prius uxor erat...

Gentibus obprobrium sum crebraque fabula vulgi

Dedecus agnoscit tota platea meum. (Enrico da Settimello 28)

چون دلاوری تنها نشیند، دانش به مویه و ناله افتد؛

زان رو که آن که تا پیش از این همسر بود؛ اینک بیوه شده است.

من مایه‌ی شرم همگانم و داستان مکرر مردمان و همه‌ی شهر مرا به خواری می‌شناسند.^۲

Miralhs, pus me mirei en te,

m'an mort li sospir de preon,

c'aissi·m perdei com perdet se

lo bels Narcisus en la fon. (Bernart de Ventadorn 130)

ای آینه! از آن روز که خود را در تو نگریستم؛

آه‌های ژرف مرا از پای درآوردند؛

^۱ حرف نخست الفبای عبری که به معنای مجازی «دانش» به کار رفته است.

^۲ دانش به همسر و بیوه زن تشبیه بلوغ شده است و این چنان که گفتیم در رتوریکای باختری استعاره است، همچنین عبارت «من داستان مکرر مردمان» نیز نوعی تشبیه بلوغ است.

و من خویشتن را گم کردم، چنان که نرگس (نارسیس) زیبا خود را در چشمه گم کرد. (ترجمه نگارنده)

نمونه‌های معاصر این‌گونه تشبیه در ادبیات امروز ایتالیا و ایران کم‌شمار است. از جمله نمونه ذیل از شعر نادرپور را می‌توان برای آن مثال آورد: عمر من بود آنچه در زورق هنوز شعله می‌زد / چون امید واپسین (نادرپور ۹۲۵). این‌گونه همسانی در ادبیات معاصر ایتالیا نیز بسیار کمیاب است برای نمونه می‌توان به شعر ذیل از اونگارتی اشاره کرد:

**Quando mi desterò dal barbaglio della promiscuità in una limpida e attonita sfera
Quando il mio peso mi sarà leggero
Il naufragio concedimi
Signore di quel giovane giorno al primo grido. (Ungaretti 196)**

در این همسانی کاربرد اضافه تشبیهی بر خلاف روال ادب رومانس و نزدیک به ادب تازی و پارسی آمده است، چنان که اونگارتی در کالبدی فشرده بی‌بندوباری را به خیره‌ماندگی و بهت بازخوانده است.

ج- همسانی عقلی به حسی

این تشبیه، نسبت به نوع عقلی به عقلی، گونه‌ای پرکاربردتر است. سخنور در اصل با برقراری همسانی میان یک انگاره انتزاعی و مفهومی حسی می‌کوشد تا میان دو کفه ترازو همسنگی ایجاد کند و شاید هم میزان واقع‌گرایی را با ملموس‌تر کردن سخن فزونی بخشد. تشبیه عقلی به حسی در هر سه جریان ادب رومانس شاهدهایی دارد که به یادکرد دو نمونه از ادب پروانسال و لاتین در سنت ادبی می‌پردازیم:

**“Aissi s’empren e s’enongla
mos cors en lieis cum l’escors’en la verja,
qu’ilh m’es de joi tors e palais e cambra” (Arnaut Daniel 118).**

دل من بدو دچار است و به کار او گرفتار، چنان که پوسته به چوب (پیوسته است)؛
و او مرا برج و کاخ و خانه‌ی شادی ست. (ترجمه نگارنده)

**Feror ego veluti sine nauta navis,
ut per vias aeris vaga fertur avis;
non me tenent vincula, non me tenet clavis,
quero mihi similes et adiungor pravis. (Carmina Burana 57)**

چنان کشتی بی ناخدا مرا می‌کشند،

چنان پرنده‌ای پرسه‌زن در این سوی و آن سوی آسمان؛
بندها مرا نگاه نمی‌دارند و نه کلیدها، در پی مردمانی چون خود می‌گردم و به بدان می‌پیوندم.
(ترجمه نگارنده)

گونه‌ای تشبیه معقول به محسوس گسترش‌یافته و آمیغی^۱ از دوره‌ی کهن حماسه‌سرایی در اروپا رواج داشته که بعدها به دانته رسیده است و نمونه‌های آن را در فردوسی نیز می‌توان یافت؛ این گونه تشبیه را می‌توان تشبیه قالبی (فرموله) حماسی خواند؛ از نامی‌ترین نمونه‌های آن این سخن از هومر است که کمابیش با برخی سروده‌های فردوسی^۲ سنجیدنی است:

ὦς δὲ λέων ἐν βουσί θορῶν ἐξ ἀχένα ἄξιη
πόρτιος ἢ ἐ βοὸς ξύλοχον κάτα βοσκομενάων,
ὦς τοὺς ἀμφοτέρους ἐξ ἵππων Τυδέος υἱὸς
βῆσε κακῶς ἀέκοντας, ἔπειτα δὲ τεύχε' ἐσύλα· (Homer 161-164)

چونان شیری که بر رمه‌ای می‌تازد و شبان بر او زخم می‌زند، لیک از پای در نمی‌آید بلکه بر خشم خود می‌افزاید و هر مانعی را در می‌نوردد و به آخور اندر می‌شود و گوسفندان هراسناک و لرزان یکی بر سر دیگری می‌جهند و او با خشم بسیار در میان ایشان می‌فتد، چنین کرد در میان تئوکرها فرزند تدئوس.

در تشبیه محسوس به معقول هدف شاعر نوعی ارتقا بخشیدن به امور محسوس است چرا که در ویژگی مورد نظر او، آن محسوس با آن معقول رقابت می‌کند و یا ممکن است مشابه به عقلی برای شبهه حسی نوعی اغراق در بیان مقصود باشد برای نمونه شعر شب‌ها گریختند و تو چون یادهای دور /

^۱ این طور به نظر می‌رسد که تشبیه آمیغی در نزد شعرای غرب بیشتر کاربرد داشته است تا سخنوران ایران. چنان که گفته آمد دانته نیز در کمدی الهی فراوان از این گونه تشبیه بهره جسته است، برای نمونه می‌توان شاهد زیر را یاد کرد:

E come quei che con lena affannata
Uscito fuor del pelago a la riva
Si volge a l'acqua perigliosa e guata,
così l'animo mio, ch'ancor fuggiva,
si volse a retro a rimirar lo passo. (Dante 1979, 28)

مانند آنکه نفس‌زنان از دریای خروشان به کرانه رسد و به موج‌های دهشتناک چشم بدوزد و درنگرد، بدان گونه جان من که در گریز بود، به پشت خویش در نگریمت تا جای پای خود را بازبیند.

^۲ به کردار شیری که بر گور نر / زند چنگ و گور اندر آید به سر

نشست از بر سینه‌ی پیل تن / پر از خاک چنگال و روی و دهن. (فردوسی، ج ۲، ۳۳۵)

هر لحظه از گذشته من دورتر شدی (نادریور ۱۵۵) در شعر معاصر ایتالیا در سروده‌های جوانی پاسکلی بخوبی از این گونه همسانی می‌توان نشان یافت از جمله در این نمونه:

“O Deliàs^۱, o gracile^۲ rampollo^۳ di palma^۴,
ai piedi sorto su del Cyntho^۵” (Pascoli 152).

ای دختر جزیره‌ی دلوس، ای شاخه‌ی نازک نخل

تو برفراز کوه چیتو

و در کنار رودخانه‌ی پرخروش اینوپو زاده شدی. (ترجمه نگارنده)

د- همسانی حسی به عقلی

اگر بپذیریم که سوی دوم تشبیه باید از سوی نخست روشن‌تر و شناخته‌شده‌تر باشد (رک. شمیسا ۹۷)، از دیدگاه نظری این‌گونه تشبیه نباید کاربرد یافته باشد. اما چنین نیست و سخنورانی چند از این آرایه بهره جسته‌اند. در ادب پارسی نمونه‌های این تشبیه فراوان است (رک. همایی ۱۴۵-۱۴۶)، اما در فرهنگ رومانس در سه زبان بررسی شده، در حوزه‌ی ادب غنایی تنها در سروده‌ای از سخنور ایتالیایی گوئیدو کاولکانتی نمونه‌ای از آن یافتیم که آن هم در شمار تشبیه بلیغ (به اصطلاح اروپایی استعاره) است؛ کاولکانتی خطاب به دانته می‌نویسد:

Dante, un sospiro messager del core

subitamente m'assali dormendo,

ed io mi disvegliai allor, temendo

ched e' non fosse in compagnia d'Amore. (Cavalcanti 547)

ای دانته! آهی که پیام‌آور دل بود

آن‌گاه که در خواب شدم، بر من تاختن گرفت،

آن زمان ترسان و لرزان برخاستم

نباشد که خداوندگار مهر او را همراه نباشد! (ترجمه نگارنده)

^۱- Fancuilla di Delo

^۲- Snello, sottile

^۳- Germoglio, goivane ramo di pianta.

^۴- La palma ha un valore sacro e simbolico.

^۵- Il nome di un monte in Grecia sull'isola di Delo.

پس از برشمردن چهار بخش بنیادی‌ترین طبقه‌بندی تشبیه که میان ادب رومانس و ایران مشترک است، در پایان از گونه‌هایی از همسانی یاد می‌کنیم که ویژه‌ی ادب پارسی است و در دوره‌های گوناگون ادب رومانس بطور گسترده موجود نیست.

۱. تشبیه بعید (غریب): اگر وجه شبه امری دور از ذهن و غریب باشد، تشبیه را بعید یا غریب می‌خوانیم. در ادبیات پارسی دوره‌ی کهن این نوع تشبیه بیشتر در شعر خاقانی^۱ و سخنوران همانند او به چشم می‌خورد؛ نظامی گنجوی نیز از این دست تشبیهات فراوان دارد. این گونه تشبیه در ادب کهن سده‌های میانی اروپا بازتابی ندارد و در دوره‌ی باروک یعنی چند سده پس از روزگاری که پژوهش ما بدان می‌پردازد سربرمی‌آورد.^۲

۲. اضافه‌ی تشبیه‌ی: اضافه‌ی تشبیه‌ی را می‌توان گونه‌ای تشبیه بلیغ دانست. از آن جهت که در پیوند میان مضاف و مضاف‌الیه، نه پای ادات تشبیه به میان می‌آید نه وجه شبه، پس پیوند میان مشبّه و مشبّه‌به در کمال ایجاز است و چنان که گفته‌اند: «مبالغه‌ی تشبیه بسته‌ی تناسی آن است» (همایی ۱۶۱). یعنی هر قدر آثار و نشانه‌های تشبیه در جمله کمتر و نامحسوس‌تر باشد، مبالغه‌ی آن در معنی بیشتر است. اضافه‌ی تشبیه‌ی نیز به سبب فشردگی و ایجاز از انواع برتر تشبیه به حساب می‌آید. این گونه تشبیه در زبان‌های رومانس، بیش از هر چیز به سبب ذوق زبانشناختی مردمان لاتین زبان، کاربرد ادبی چندانی نیافته است؛ چنان که رواج اضافه‌های مجازی در زبان‌های رومانس بیشتر در حوزه‌ی نمادشناسی است. برای نمونه، مفهوم «دست دادگری» که نوعی اضافه‌ی مجازی است و در زبان‌های نولاتین، از جمله در فرانسوی به صورت *Main de justice* رواج دارد. به سبب همین کاربرد نمادین است که برای «دست دادگری» در فرهنگ پادشاهی فرانسه تندیس نیز ساخته شده است (هرو پینوتو ۳۱۵-۳۰۶).

۳. تشبیه ایهامی استخدامی: این گونه تشبیه در ادب باختر به طور عام کمیاب است و پس از کند و کاو فراوان هیچ نمونه‌ای از آن در ادب غنایی کهن سه زبانی که در این پژوهش بررسی شدند، یافت نشد. اما در زمینه‌ی ادبیات تمثیلی در سده‌های میانی تنها یک نمونه از *کمدی/لهی* داتنه برای آن یافتیم. این در حالی است که ادب پارسی آکنده از این گونه تشبیه است و برای یافتن نمونه‌های آن کافی است چند برگ از کتاب *انیس/العشاق* شرف‌الدین رامی (رک. رامی ۱۴-۲۶) را خواند. این تشبیه اگر چه در سده‌های میانی اروپا در سخن دانته آمده است، اما بنا بر کمیابی اش هیچ واژه یا اصطلاحی در رتوریکای باختری برای توصیف آن به کار نرفته است. نمونه‌ی این تشبیه در سخن داتنه:

^۱ برای نمونه، بیت نامی «خُم چو پری گرفته ای یافته صرع و کرده کف / خط معرمان شده برگ رز از مزغفری» از خاقانی.

^۲ برای نمونه نک. آدونه Adone اثر جوان باتیستا مارینو، سرود هفتم، بند ۳۶.

**“Ahi serva Italia di dolore ostello
nave senza nocchiere in gran tempesta
non donna di province ma bordello” (Dante 1979, VI 76-78).**

آه ای ایتالیای زیبا که جایگاه دردی!
یا کشتی‌ای بی کشتیمان در طوفانی سهمگین،
نه بانوی ساده‌ی روستایی، بلکه زنی بدکاره.
معنای دوم تشبیه: نه بانو و فرمانروای استان‌ها، بلکه بانوی آشفته بازار.^۱ (ترجمه نگارنده)

۳- نتیجه‌گیری

پژوهش پیرامون تصور سخنوران هر دوره از آرایه‌های ادبی در سخن‌سنجی تطبیقی دارای اهمیت بسیار است و پژوهش‌های تطبیقی در حوزه‌ی درونمایه‌شناسی، بی آن که مبنای بلاغت دوره‌های گوناگون بررسی شود، اندک مایه خواهد بود. بر این اساس آرایه‌ی ادبی تشبیه، که می‌توان آن را بی‌گمان یکی از بنیادی‌ترین صنعت‌های ادبی دانست، جایگاهی ویژه دارد و گام نخست برای پژوهش‌های تطبیقی پیرامون دیگر آرایه‌های گفتار، از جمله استعاره است. ناروایی تشبیه در دیدگاه برخی نظریه‌پردازان اروپایی از سده‌های میانی بدین سوی بعضاً باعث کاربرد اندک این آرایه در ادب غنایی غرب شده است؛ چنان که میزان خیال‌آفرینی از طریق تشبیه در ادب پروانسال و ایتالیک، در سنجش با ادب پارسی که دیدگاهی دیگرگون به این صنعت دارد، بسیار اندک است. در ادبیات ولگار ایتالیک نیز وضع کمابیش مانند دو زبان دیگر است. در میان آثار کهن کمدی/الهی دانته، که نمی‌توان آن را زیرمجموعه‌ی ادب غنایی دانست، به سبب ساختار ویژه‌ی خود، با دیگر آثار هم‌روزگارش دگرسانی‌های آشکار دارد. اما در روزگار معاصر کاهش کاربرد تشبیه سبب شده است که گونه‌های آن نیز در ادب رومانس نسبت به ادب پارسی اندک‌شمارتر باشد و نظریه‌پردازان سخنوری اروپا در شناخت آن موشکافی کمتری به خرج دهند و حتی در تشخیص گونه‌های آن و جدایی‌افکندن میان تشبیه و استعاره دچار لغزش شوند.

References

Akhavan-e Sales, Mahdi. *Gozidey-e ash 'ar*. Tehran, Negah, 1387.

^۱ donna از ریشه «دومینا» به معنی زن و هم سرور و سالار است، از سوی دیگر province هم می‌تواند مفهوم ایالت‌های تابع روم باستان را تداعی کند و هم در آمیغ با واژه‌ی «زن» عبارت «زن ساده‌ی روستایی» را به خاطر می‌آورد. از کنار هم نهادن این دو معنا، چنان که در ترجمه‌ی پارسی می‌بینیم، تشبیهی ایهام‌آمیز و دوسویه پدید می‌آید.

- Alighieri, Dante. *De vulgari eloquentia*. a cura di Inglese, G., Rizzoli, Milano, 1998.
- . *La Divina Commedia*. a cura di Sapegno N., Vol. II, *Purgatorio*. La Nuova Italia Editrice, Firenze, 1979.
- Arnaut, Daniel. *Letteratura medievale in lingua d'oc*. Mucchi Editore, Modena, 2010.
- Beccaria, G. L. *Dizionario di linguistica*. AA.VV., Torino, Einaudi, 2004.
- Contini, Gianfranco. *Poeti del Duecento*. Tomo II, Riccardo Ricciardi, Milano – Napoli, 1960.
- De Ventadorn, Bernart. *Canzoni*. a cura di Mancini, M., Carocci, Roma, 2003.
- Donatus. *Donat et la tradition de l'enseignement grammatical: Etude sur l'Ars Donati et sa diffusion (IVe-IXe siecle) et edition critique*. Holtz, L., CNRS, Paris, 1981.
- Eco, Umberto. *La Metafora Nel Medioevo Latino*. Doctor virtualis, Università degli studi di Milano, (2004), 35-75.
- Fārābī. “*Farabi's Canon of Poetry*”. Arberry, A. J., in *Rivista degli Studi Orientali*, XVII (1938): 267-278.
- Ferdowsi, Abol-Ghasem. *Shahname*. Tehran, Qoqnus Publications, 1383.
- Homayī, Jalal al-din. *Ma'ani o Bayan*. Tehran, Nashr-e Homa, 1373.
- Jorjani, Abdolqaher. *Asrar al Balaqa*. Tehran, University of Tehran press, 1374.
- Mansub Basiri, Iman et al. “Tarfand Jaygozini dar Farhang o Adab dar Asiya-e Gharbi o Europa” [“The Replacement Trick in the Culture and Literature of West Asia and Europe”]. *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 21, no. 2 (March 2017): 431-446.

- . "Tatbiq-e Shakhsiyat ha-ye Asatiri Aeneid va Shahname" ["A Comparison of Mythological Characters in Shahnameh by Ferdowsi and Aeneid by Virgil"]. *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 14, no. 54 (October 2010): 107-126.
- . *L'Aristotelismo Retorico. Le Classificazioni e le Forme della Similitudine nel Dolce Stil Novo e Nella Letteratura Classica Persiana. Rivista di letteratura comparata italiana, bizantina e neoellenica, Roma-Pisa, Fabrizio Serra, 2017.*
- Matthew of Vendôme. *Ars Versificatoria*. Parr, Roger P. Milwaukee, Marquette University Press, 1981.**
- Molana, Jalal al-din. *Divan Shams*. Tehran, Negah, 1373.
- Naderpour, Nader. *Majmoue Ash'ar*. Tehran, Negah, 1382.
- Rami, Sharf al-din. *Anis al-oshag*. Tehran, Mitra, 1393.
- Shamisa, Sirius. *Bayan*. Tehran, Ferdows, 1373.
- Shehaby, N. *The Propositional Logic of Avicenna. A Translation from al-Shifā': al-Qiyās with Introduction, Commentary and Glossary*. Boston, Reidel, 1973.**
- Vahidian Kamyar, Taqi. "Tashbih Tarfand-e Adabi-e Nashenakhte". *Zaban o Adabiat-e Farsi*, no. 1(1386):7-20.
- Venturi, L. *Le Similitudini Dantesche Ordinate, Illustrate e Confrontate*. Sansoni, Firenze, 1911.**
- Zayf, Shouqi. *Tarikh Tatavor Olum-e Balaqat*. Translated by Mohammad Reza Torki. Tehran, Samt, 1383.